

فصلنامه مطالعات زبان و ترجمه (دانشکده ادبیات و علوم انسانی)، علمی - پژوهشی، شماره اول، بهار ۱۳۹۴

تخیل‌پردازی روی عنصر خاک در *ضد/خلاق* آندره ژید

سارا سروش (دانشجوی کارشناسی ارشد، زبان و ادبیات فرانسه دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران)

sarasoroosh45@yahoo.com

نگار مزاری (استادیار گروه زبان و ادبیات فرانسه دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران، نویسنده مسئول)

negarmazari@um.ac.ir

طاهره خامنه باقری (استادیار گروه زبان و ادبیات فرانسه دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران)

tkhbagheri@um.ac.ir

چکیده

در این مقاله سعی خواهیم کرد رمان *ضد/خلاق* آندره ژید، نویسنده نامدار قرن بیست فرانسه را مورد مطالعه قرار دهیم. همچنین به مطالعه تصاویر عنصر خاک در *ضد/خلاق* ژید خواهیم پرداخت که به فراوانی در رؤیایپردازی‌های شخصیت اصلی این اثر دیده می‌شوند. به دلیل اینکه خاک، عنصر برگزیده تخیل ژید در این اثر است، هدف بررسی و تحلیل نگاه و تخیل نویسنده در رؤیایپردازی‌های تابع این عنصر می‌باشد. این تصاویر بیانگر روحيات درونی شخصیت اصلی داستان است. به نظر می‌رسد تصاویری که تابع این عنصر هستند، شاهدهی بر دوگانگی بینش ژید می‌باشند. این مقاله به بررسی تخیل ژید، تحت تأثیر رؤیایپردازی‌های او بر روی این عنصر می‌پردازد. برای دستیابی به این هدف، از روش نقد باشلار بهره خواهیم برد. بر این اساس تصاویر ادبی بر روی عنصر خاک راهگشای شناخت تخیل ژید خواهند بود.

کلیدواژه‌ها: ژید، باشلار، رؤیایپردازی، خاک، سختی، خمیر، نرمی.

۱- مقدمه

آندره ژید، نویسنده نامدار قرن بیستم فرانسه، در تحول سبک رمان‌نویسی نقش به‌سزایی ایفا کرده است. رمان *ضد/خلاق* او تحت تأثیر التهابات روحی ناشی از بیماری نویسنده به تصویر کشیده شده است.

در این تحقیق، قصد داریم از طریق تحلیل تصاویر به وجود آمده از خیالپردازی‌های شخصیت‌های داستان بر روی عنصر خاک به مطالعه تخیل نویسنده اثر پردازیم. کتاب ضد/اخلاق آندره ژید به سال ۱۳۸۳ توسط علی پاک‌بین به نام رذل ترجمه شده است. رذل داستان مردی است به نام "میشل" که بدون عشق و تنها به خاطر دل‌خوشی پدرش که در بستر مرگ است، با دختری به نام "مارسلین" ازدواج می‌کند. آن‌ها پس از ازدواج تقریباً تمام مدت زندگی مشترکشان را در سفر می‌گذرانند. در حین سفر "میشل" دچار بیماری سل می‌شود و همسرش تا جایی که در توان دارد از او نگهداری می‌کند. "میشل" که درمان دارویی را بی‌نتیجه می‌بیند، سعی می‌کند خودش با بیماری مبارزه کند و سرانجام موفق می‌شود. او در حین بهبودی تلاش می‌کند روح و جسم خود را رها کند. حاصل این تلاش‌ها دستیابی به آزادی است و از این‌پس لذت‌جویی‌های افراطی رکن اصلی زندگی او می‌شود و در این میان کمتر به "مارسلین" توجه می‌نماید و تمامی تلاش خود را صرف می‌کند تا به تنهایی این راه را طی کند.

با توجه به موضوع داستان، به‌وضوح هراس از مرگ، حضوری فراگیر و ویژه در تصاویر این اثر دارد، چراکه این داستان با بیماری پدر آغاز می‌شود، با بیماری میشل ادامه می‌یابد و در نهایت بیماری و مرگ مارسلین پایان داستان را رقم می‌زند. ما قصد داریم با تحلیل تصاویر و خوانشی دقیق‌تر از زندگی پر دغدغه میشل به این پرسش پاسخ دهیم که آیا شخصیت اصلی داستان با رؤیاپردازی‌هایش بر روی عنصر خاک می‌تواند بر هراس و نگرانی خود از مرگ تسلط یابد؟

در پژوهش حاضر از روش نقد تخیلی گاستون باشلار استفاده خواهیم کرد، این روش تحقیق بر چهار عنصر اصلی طبیعت: آب، خاک، هوا و آتش پایه‌گذاری شده است. با بررسی اولیه تصاویر اصلی در این داستان به این نتیجه رسیدیم که از این چهار عنصر، عنصری که نقش اصلی را در تخیل نویسنده ایفا می‌کند، عنصر خاک می‌باشد. از نظر باشلار تخیل هر نویسنده بر پایه یکی از عناصر اصلی طبیعت شکل می‌گیرد. تخیل برای خلق اثر ادبی باید عنصر و ماده دلخواه و برگزیده خویش را بیابد. به‌عنوان مثال عنصر خاک در تخیل نویسنده‌ای که آتش به خیال‌پردازی‌های او بال و پر می‌دهد، جایگاه ویژه‌ای نمی‌تواند داشته باشد. شاعری

که به زمزمه جویبار گوش فرا می‌دهد با نویسنده‌ای که آهنگ رقص شعله‌های آتش را می‌شنود، هم‌زبان نیست. (BACHELARD, 1960:1)

در مقاله حاضر از روش باشلار، برای مطالعه تصاویر خلق شده بر اثر رؤیایپردازی روی عنصر خاک بهره خواهیم برد.

۲- پیشینه تحقیق

مطالعاتی در حوزه تصاویر در آثار آندره ژید به انجام رسیده‌اند که در میان آن‌ها می‌توان به پژوهشی اشاره کرد که تصاویر طبیعت را در تخیل ژید مورد مطالعه قرار داده است، ولی محققان در این تحقیق به تأثیر تصاویر طبیعت به روی روحيات و خلق نویسنده اکتفا کرده‌اند. در این پژوهش: "بررسی تصاویر طبیعت در اثر ضد/اخلاق" (DORITY, OUELLET, 1969) کوشش شده، اهمیت نیروهای زنده طبیعت در رهایی قهرمان داستان از قیدوبندهای قراردادهای اجتماعی مورد مطالعه قرار گیرد.

در پژوهش دیگری با عنوان: "ضد/اخلاق: اثر یک آزادی‌طلب" (HAFEZ-ERGAUT, 2010: 129-137) جنبه‌های غیراخلاقی شخصیت اصلی داستان ژید، میشل مورد بررسی قرار گرفته و علت این انحرافات مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است.

محقق دیگری به دنبال آن است که نشان دهد زندگی فردی ژید در شکل‌گیری اثر او ضد/اخلاق نقش مهمی ایفا می‌کند. این پژوهشگر در تحقیق خود با عنوان "نقش نویسنده و داستان تخیلی"، (MALKA, 2013) از حضور واقعی و ملموس ژید در داستان ضد/اخلاق پرده برمی‌دارد و نشان می‌دهد زندگی شخصی ژید: سفرها، بیماری‌ها، نحوه آموزش سخت‌گیرانه مادرش، در واقع حسب‌حال نویسنده با تخیل او همراه شده و باعث خلق این اثر شده است. کمابیش می‌توانیم ادعا کنیم که پژوهش‌هایی که بر روی ضد/اخلاق ژید انجام شده است، تأکید بر بررسی جنبه اخلاقی شخصیت‌های اثر داشته‌اند، اما هیچ‌کدام از این پژوهش‌ها تأثیر

عنصر خاک بر تخیل نویسنده را مورد تحلیل و بررسی قرار نداده‌اند. نکته قابل توجه این است که هیچ‌یک از این تحقیق‌ها به فارسی ارائه نشده است.

۳- تصاویر خاک در اثر ضداخلاق ژید

در این تحقیق تخیل ژید، نویسنده اثر *ضد/خلاق* را مورد بررسی قرار می‌دهیم. این مطالعه با تحلیل رؤیایپردازی‌های او بر روی عنصر خاک انجام خواهد شد. با توجه به دسته‌بندی روش نقد باشلار ابتدا در این پژوهش به مطالعه و تحلیل رؤیایپردازی‌های ژید با تکیه بر خیزگاه تصویر در ذهن آفریننده اثر می‌پردازیم؛ یعنی تصاویر ادبی به وجود آمده در اثر خیالپردازی نویسنده بر روی مواد سخت خاک را مورد مطالعه قرار می‌دهیم و سپس به صور خیالی خمیر خواهیم پرداخت که ترکیبی از دو عنصر آب و خاک است و این ترکیب گاهی خمیر مناسب و ایده‌آلی می‌سازد و گاهی هم خمیر نامناسبی از آن حاصل می‌شود که ما در این تحقیق رؤیایپردازی بر حالت‌های گوناگون خمیر را بررسی می‌کنیم. در پایان تخیل آندره ژید را از طریق رؤیایپردازی‌های او بر روی مواد نرم مورد بررسی قرار می‌دهیم. از نظر باشلار تصویر ارتباطی بین خالق آن و ماده‌ای که آن را برمی‌انگیزد ایجاد می‌کند. در حقیقت تصویر فعالیت یک تجربه مادی است که انعکاس آن در اعماق روح ما تبلور می‌یابد. باشلار در دو اثر *خاک و رؤیایپردازی‌های ارادی و آب و رؤیا* بر نقش عناصر در رؤیایپردازی‌ها و خلق تصاویر در نزد شاعر اشاره می‌کند. (ROBERT, 2015: 1)

همان‌گونه که ذکر شد روش نقد باشلار بر اساس چهار عنصر اصلی پایه‌گذاری شده است، با توجه به عنصر برگزیده تخیل ژید که عنصر خاک می‌باشد، به مطالعه تصاویر این عنصر در اثر *ضد/خلاق* می‌پردازیم. آندره ژید به سبب پیچیدگی فلسفی در آثارش و تفکر عمیقش، تاکنون عکس‌العمل‌های متنوعی را در بین منتقدین برانگیخته است. علی‌رغم جسارت ژید برای دریافت واقعیت‌ها، حتی آن‌هایی که تابو به حساب می‌آیند، مرتبه و منزلت ادبی او در فرانسه و کل دنیا حفظ شده است و او را به‌عنوان یک نویسنده بزرگ معاصر می‌شناسند.

(MALRAUX, 1951:12)

در اثر *ضد/اخلاق* محوریت اصلی داستان بر فردگرایی شخصیت اصلی نهاده شده است. نویسنده بین شخصیت‌ها تضاد برقرار می‌کند ولی اهمیت داستان حول محور شخصیت اصلی داستان است. ژید روح نگران شخصیت اصلی داستان را برجسته می‌کند و التهابات روحی دوران جوانی او را به تصویر می‌کشد.

آیا رؤیایپردازی روی عنصر خاک تصاویر مثبتی را به ذهن رؤیایپرداز این شخصیت، متبادر می‌کند؟ انحرافات اخلاقی، اضطراب و نگرانی ناشی از بیماری، منجر به تصاویر هراس‌انگیزی در رؤیایپردازی‌های میشل، قهرمان اصلی داستان می‌شود. در این پژوهش سعی داریم تا تصاویر مربوط به رؤیایپردازی‌های او را بر روی مواد سخت مانند آهن، سنگ و چوب تحلیل کنیم. آیا رؤیایپردازی روی این مواد به تصاویر و تفکری مثبت می‌انجامد؟ آیا این تصاویر نشان از پویایی و نشاط رؤیایپرداز دارد؟ آیا به او کمک می‌کند تا هراس و اضطراب خود را کنترل کند یا کاهش دهد؟

میشل، بعد از تجربه سخت بیماری و اقامت در خاک آفریقا، ذهن خود را از محرک‌های خارجی مانند احساس گناه پاک می‌کند و بدین‌گونه روشی برای آزاد زیستن و تغییر احساسات ناخوشایند ه می‌آورد. می‌توان گفت، سفر به آفریقا و درمان بیماری‌اش تبدیل به نقطه عطفی در زندگی میشل می‌شود. برای نشان دادن تحول روحی و تولد دوباره میشل در خاک آفریقا بهتر است از تصاویر گشت‌وگذارهای او در پارک جنگلی استمداد بگیریم. میشل در اولین گردش در پارک جنگلی همراه با مارسلین از زیبایی‌های طبیعت لذت نمی‌برد، در صورتی که در دومین بازدیدش از این پارک جنگلی که به تنهایی انجام می‌دهد، از حضور کودکان عرب و لمس بدن‌های عریان آن‌ها مسرور است. او به تدریج ذهن خود را از احساس گناه پاک می‌کند که این امر باعث می‌شود احساس خوشایند انسان آزاد را داشته باشد. از این‌پس به راحتی انحرافات اخلاقی در روح میشل رشد می‌کند؛ اما در سومین گردشش که باز هم به تنهایی صورت می‌گیرد، حضور کودکان و نگرستن به طبیعت پارک او را بیش از پیش به تفکر وا می‌دارد و از این‌پس او شروع به رؤیایپردازی می‌کند. اهمیت این مناظر در نزد میشل، همانند اهمیت خرابه‌های تپاسا در نگاه آلبرکامو جوان می‌باشد. در سومین گردش، خرابه‌ها به

شکل آثار باستانی پر ارزشی در نظر میشل جلوه می‌کنند. (DORITY, OUELLET, 1969:313)

با تحلیل تصاویر حاصل از رؤیایپردازی‌های شخصیت‌های داستان، می‌توانیم به واقعیت درونی آن‌ها دست یابیم، تصاویر این رؤیایپردازی‌ها به ما کمک می‌کند تا رفتار شخصیت‌های داستان را درک کنیم و نویسنده را در پس این شخصیت‌ها بهتر بشناسیم. تصاویر به وجود آمده از رؤیایپردازی بر روی مواد سخت خاک، نشان از این دارد که در زمان خلق این تصاویر شخصیت داستان جنبه خشن روحیه خود را بروز می‌دهد و این تصاویر شاهدهی بر قدرت رؤیایپردازی می‌باشد؛ بنابراین نویسنده از رؤیایپردازی روی سختی عناصر خاک در طبیعت سود جسته تا دنیای خشمگین و پر اضطراب شخصیت داستان را مدیریت کند.

۱-۱ تصاویر حاصل از ماده سخت

برای یافتن تصاویر ادبی از مواد خاک باید به اشکال رؤیایپردازی روی ماده سخت براساس روش باشلار توجه کنیم: رؤیایپردازی ارادی با زمزمه کلماتی برانگیخته می‌شود که سختی را الهام می‌کند. بیان کلماتی که نماینده سختی و زمختی هستند، در حقیقت قدرت شخصیت‌های رمان را برای خواننده آشکار می‌کنند، زیرا کلماتی که سختی را متبادر می‌کند، بر اساس نظر باشلار، فعالیت و پویایی را القا می‌کنند. هنگامی که نویسنده قدرت یک شیء را نشان می‌دهد، در واقع او در تخیلش ویژگی‌هایی را برای آن شخصیت قائل می‌شود که از این شیء تأثیر پذیرفته است. سپس حقیقت درونی شخصیت‌ها به کمک عکس‌العمل‌هایشان در برابر اشیاء سخت آشکار می‌شود. در نهایت تفکر و تخیل درونی نویسنده به کمک فعالیت‌ها و ویژگی‌های شخصیت‌های داستان آشکار می‌گردد.

در رمان *صدا/اخلاق* ژید اهمیت تصاویر طبیعت فراتر از نقش شخصیت‌ها است. قهرمان ژید در عمق زیبایی‌های طبیعت فرو می‌رود ولی متوجه تأثیرگذاری عوامل بیرونی بر خود نمی‌شود. در جغرافیای داستان‌های ژید آفریقای شمالی و جنوبی مناطقی است که مذهب در آن جایی ندارد؛ درحالی‌که مناطق نرماندی و سوئیس را به‌عنوان مکان شکوفایی دین مسیحیت می‌شناسد و تحت تأثیر همین طبیعت آفریقا است که میشل شخصیت داستان *صدا/اخلاق* را

می‌آفریند، شخصیتی که به دنبال آزادی و رهایی است و علی‌رغم نشانه‌های انحراف اخلاقی او در داستان، نویسنده رهایی او از قیدوبندها را تولدی دوباره می‌خواند.

(DORITY, OUELLET, 1969:313)

قهرمان داستان *ضد/خلاق* را به‌عنوان یک فرد اپیکورین می‌شناسند. اپیکورین‌ها در واقع افراد عیاش و خوش‌گذرانی هستند که تصور می‌کنند باید از تمام لذت‌های دنیوی در هر لحظه زندگی بهره‌مند شوند. میشل در طی اقامتش در بیسکرا، منطقه‌ای در آفریقا، توانست روحیات درونی خود را با طبیعت هماهنگ سازد. به علت بیماری در این منطقه، در طی شب دچار بی‌خوابی می‌شد و هنگام بی‌خوابی‌هایش به بازخوانی کتاب مقدس می‌پرداخت. این امر باعث شد که عقایدی متفاوت در مورد مفهوم آزادی پیدا کند. این تفکرات شبانه نهایتاً منجر به این شدند که به درون خویش رجوع کند، درون خود را بهتر بشناسد و نگاه جدیدی درباره آزادی فردی بیابد. پس از بازخوانی کتاب مقدس، او به این نتیجه رسید که مذهب عامل محدود کننده است، بنابر این مانع خوشبختی می‌شود. او از این‌پس همانند اپیکوریان‌ها سعی دارد از تمام لحظات زندگی به هر صورتی لذت ببرد. پیری و مرگ را تهدیدی برای زندگی‌اش به حساب می‌آورد و ترس خود را آشکارا نشان می‌دهد، از این‌پس زمان نقش تعیین‌کننده‌ای در تخیل او پیدا می‌کند.

همان‌گونه که قبلاً ذکر شد، با تحلیل رؤیای‌پردازی‌های میشل، شخصیت اصلی داستان *ضد/خلاق*، روحیات درونی او را درک خواهیم کرد. در طی بیماری، میشل قهرمان داستان *ضد/خلاق* بر حسب آب‌وهوای هر منطقه، رفتار متفاوت روحی از خود بروز می‌دهد. میشلنه تنها قادر نیست سرمای زمستان را تحمل کند، توانایی تحمل باد خنک بهار و گرمای تابستان را نیز ندارد. حالات نامتوازن روحی میشل، تحت تأثیر شیء سخت روی حالت درونی او قابل بررسی است:

«هر روز یا زیاد گرم می‌شد و یا زیاد از سرما معذب بودم، بی‌اندازه خودم را می‌پوشیدم و برای اینکه عرق نکنم دوباره بالاپوش خود را کم می‌کردم. اعضايم با اینکه خيس عرق بودند، مانند مرم‌ر سرد شده بودند. هیچ وسیله‌ای نمی‌توانست آن‌ها را گرم کند.» (ژید، ۱۳۸۸: ۳۹)

نویسنده برای مشخص کردن احساس سرما از کلمه «مرمر» استفاده کرده است. سرما در بدن بیمار میشل نفوذ می یابد و آن را مانند مرمَر سخت می کند و او به علت تأثیر سرما روی بدنش بی حرکت می ماند. «مرمر» یک نوع سنگ زمینی است، بیان این کلمه و تأثیر سختی سنگ باعث بی حرکتی اعضاء بدن میشل می شود و به همین دلیل ژید در تخیلش هنگام داستان سرایی برای نشان دادن تأثیر سرما از سنگ مرمَر استفاده کرده است. بالافاصله مشاهده می کنیم که نویسنده پیچیدگی احساسات را در ذهن قهرمان داستان نمایان می سازد. رفتار او زیر فشار بیماری تحت تاثیر این جسم سخت قرار می گیرد. تعادل روحی و احساسی او از بیم می رود تا حدی که میشل با وجود گرما به خاطر عرق بدنش به خود می لرزد.

بعد از استمداد از سنگ مرمَر برای مطالعه تأثیر جسم سخت بر تخیل نویسنده، با توجه به نظر باشلار از درخت به عنوان شیء سخت دیگری نام می بریم که می تواند نمایانگر قدرت یا خشم در درون شخص باشد. باشلار درخت خرما یا بلوط را به عنوان گیاه زمینی در دسته اشیاء سخت روانکاوی می کند. او تأکید دارد که درخت بلوط یا درخت خرما برای خارج شدن از خاک به دور خود گره می خورد تا بر ریشه و تنه پرگه خود تکیه کند. برای ادامه زندگی درخت خرما و بلوط هیجانانگیز لطیف و لذت بخش خود را سرکوب می کنند. بلوط پیر یا درخت خرما برای تعالی یافتن، مبارزه سختی در برابر امیال خود را می پذیرد، به این ترتیب می توانیم درخت خرما یا درخت بلوط را به انسانی شبیه بدانیم که با امیال درون خود مبارزه کرده است. این مبارزه باعث تعالی می شود. مبارزه ریشه به هم گره خورده درخت با سختی خاک برای خروج از آن در حقیقت راهی برای رسیدن به تعالی است. در واقع، ذات گره در چوب، موجب تضاد در ذهن رؤیایپرداز می شود. با توجه به ویژگی های خاص درخت در نظریه باشلار و همچنین روانشناسی سختی درخت که خوشبختی را القا می کند، قصد داریم رؤیایپردازی روی درخت را نزد میشل، قهرمان داستان ضد/خلاق بررسی کنیم. بدین منظور سعی داریم تحلیلی از تأثیر درخت روی بدن میشل داشته باشیم:

«می خواستم خودم را با کوچک ترین صدایی سرگرم کنم و به آن گوش فرا دهم. بیاد دارم چوبی که پوستش را کنده بودند قدری دورتر از من روی زمین افتاده بود، من از جای بلند

شدم تا ببینم که چیست؟ آن را برداشته مانند اینکه چیزی را نوازش کنند، آن را لمس کردم، از این کار لذت عجیبی می‌بردم. درست یادم است با خودم می‌گفتم... آیا ممکن است امروز صبح اولین روز زندگی من باشد؟» (آندره ژید، ۱۳۸۸: ۴۵)

ویژگی خاص پوست درخت، یعنی تنه پر گره و چوب سخت آن میشل را به سمت خود می‌کشاند. بوی خاص این چوب که در فضا ساطع شده نیز بر روی او تأثیر دارد. گویی پوست درخت به میشل القا می‌کرد تا صبح زود برای لمس آن از خواب برخیزد. در واقع این چوب حاصل درختی است که پیش از این تمام رنج‌ها را متحمل شده است تا بتواند بر ریشه و تنه پر گره‌اش تکیه کند و حالا به میشل انرژی و لذت را منتقل می‌کند. شخصیت داستان نشان می‌دهد که به لطف همین درخت از نو متولد می‌شود و راه آزادی و درمان بیماری‌اش را به دست می‌آورد. ژید در تمام آثارش تنه درختان را به خاطر قدرت و نشاط به جسم پسران جوان شبیه می‌داند.^۱ عربانی بدن در حقیقت نماد طبیعت قابل دسترس است که با لمس آن می‌توان با آن ارتباط مستقیم برقرار کرد. ژید در کتاب *مآنده‌های زمینی* می‌نویسد: «هرگز مدرک زیبایی در این دنیا نیافتم بدون اینکه بتوانم با تمام احساس آن را لمس کنم». (GIDE, 1869: 22) این نیاز به تماس فیزیکی، این میل موجود زنده که می‌خواهد شبیه طبیعت شود، گواه مطالبات یک موجود جدید است یا نشانه حقیقت تولد دوباره است: «آیا ممکن است امروز صبح اولین روز زندگی من باشد؟» (ژید، ۱۳۸۸: ۴۵)

۲-۱ تصاویر حاصل از رؤیاپردازی از شکل خمیر مطالعات فرهنگی

به نظر ضروری می‌رسد تا برای ادامه بررسی رؤیاپردازی روی خاک، تخیل‌پردازی روی خمیر را نیز در نزد نویسنده مورد مطالعه قرار دهیم. در حقیقت، باشلار خمیر را ترکیبی از دو عنصر آب و خاک می‌داند و اذعان دارد که رؤیاپردازی روی تصویر آب و خاک ارتباط متقابل

۱- ۲ آوریل ۱۹۱۶، در *یادداشت روزانه‌اش* (ج ۱، ص ۵۵۳)، از تنه درختان جوان این‌طور یاد می‌کند: «صاف و هموار، درخشان، به رنگ ملاسیم، در اولین نگاه لذت بخش جلوه می‌کند»، ژید می‌نویسد: «همان‌طور که بدن قهرمانان زیبا است، روغن مالیده، پرقدرت، با بازوهای سفت». ۲۶ ژوئن ۱۹۴۱ (*یادداشت روزانه*، ج ۱، ص ۸۰)، در متنی روشن‌تر هنوز: «چنین شبی است که میل دارم گل‌ها را در آغوش بگیرم، پوست درختان را نوازش کنم، هر جسم جوان و پرشوری را فشار دهم، یا به دنبال آن تا صبح‌گاه پرسه بزنم».

بین دو عنصر آب و خاک را نشان می‌دهد. این تخیل‌پردازی روی خمیر باعث ایجاد رؤیایپردازی با تصاویر متضاد نزد ژید می‌شود. در این قسمت ما تصاویر خمیر را در داستان *صدا/خلاق* مطالعه می‌کنیم. از طریق بررسی مفهوم پنهان و آشکار تصاویر خمیر که از عناصر ترکیبی ساخته شده است می‌توانیم جهت‌گیری تخیل ژید را بررسی کنیم.

از نظر باشلار رؤیایپردازی روی دو عنصر آب و خاک در تخیل نویسنده می‌تواند باعث ایجاد تصاویری شود که مبنی بر شکل خمیر می‌باشد. این تصاویر می‌تواند حاصل یک خمیر ایده آل باشد و یا تصاویری متضاد باشند که حاصل یک خمیر ناقص و غیرهمگون است. برای جستجو رؤیای دوگانه خمیر، یعنی رؤیایی بین آب و خاک می‌توانیم به وجود هماهنگی بین دو عنصر در تخیل نویسنده پی ببریم. این تصاویر می‌توانند متضاد باشند، براساس اینکه آب زمین را نرم می‌کند یا اینکه خاک برای آب پایداری ایجاد می‌کند. در تخیل مادی لازم نیست که این دو عنصر را ترکیب کنیم، چرا که یکی همواره عنصری فعال است و عنصر دیگر از قبلی تبعیت می‌کند.

باشلار به نقش تکمیلی آب و خاک در رؤیایپردازی بر روی شکل خمیر اشاره می‌کند، سپس تصریح می‌دارد که ذات متضاد این دو عنصر در واقع مانعی است برای تشکیل تصاویری که بتوانند همزمان ارتباط متعالی این دو عنصر آب و خاک را منعکس کنند. به تعبیر باشلار رابطه بین مواد متضادی مثل آب و خاک در حقیقت مبارزه بین این دو عنصر را آشکار می‌کند. از طرفی آب قدرت حلال‌پذیری دارد و از طرف دیگر خاک قدرت جذب‌دارد.

مبارزه بین دو عنصر آب و خاک، همچنین ترکیب متعادل این دو عنصر تصاویر مادی و پویایی را خلق می‌کند که رفتار خودآزار^۱ و دگرآزار^۲ تحت تأثیر این دو عنصر را نمایان می‌سازد. این ارتباط در مطالعه روانشناسی تخیل ژید قابل بحث و تحقیق است. ملاحظه می‌کنیم که قلم‌مو و اسفنج نماد روانکاوی برای انسان‌های خودآزار و دگرآزار است. ظهور رفتارهای خودآزاری و دگرآزاری، بر اساس رابطه ای است که در ذهن رؤیایپرداز بین دو عنصر

۱ بیماری روانی که در آن شخص از رنج کشیدن و آزار رساندن خود لذت می‌برد.

۲ نوع بیماری روانی که در آن فرد از آزار رساندن دیگران لذت می‌برد.

آب و خاک برقرار می‌شود؛ یعنی اسفنج یک ماده خود آزار می‌شود و جوهر قلم مو را جذب می‌کند و یا قلم مو دگرآزار است و اسفنج مملوء از جوهرش می‌کند.

در این رؤیایپردازی بین دو عنصر آب و خاک، ما خمیر نهادین نویسنده را نیز بررسی می‌کنیم. این خمیر ارزش یک نوع خمیر ایده‌آل را به خود می‌گیرد و گاهی هم ارزش یک خمیر سخت و ناقص را دارد. باشلار نشان می‌دهد که رؤیاها وسیع هستند و از نمادها و دلایل منطقی فراتر می‌روند. هنگامی که نویسنده به آب و خاک قدرتی جهانی می‌دهد، رؤیایپرداز با تخلیش عالم آب و خاک را در نظر می‌گیرد. برای بیشتر روشن شدن این مسئله می‌توانیم به تعبیر سارتر از این موضوع اشاره کنیم: گم شدن در دنیا یعنی: «جذب شدن توسط اشیاء مانند جوهری که با کاغذ خشک کن جذب می‌شود» (SARTRE, 1943 : 317).

هرگونه تصویر برگرفته از تخیل‌پردازی روی ترکیب دو عنصر آب و خاک دوگانگی را نمایان می‌سازد و این دوگانگی هرچند در نگاه اول به ماده قابل مشاهده نیست، اما در بررسی عمیق‌تر به آن دست خواهیم یافت. قابل به ذکر است که این دوگانگی در تصاویر آشکارتر از تضاد بین ایده‌هاست. (BACHELARD, 1948 : 75)

در داستان *ضد/خلاق* این خصوصیت خودآزاری و دگرآزاری را در تصویری مشاهده می‌کنیم که رابطه بین دو عنصر در دستمال آغشته به خون را نشان می‌دهد. آن چنان دستمال مغلوب قدرت دگرآزار خون می‌شود که هر چقدر میشل سعی در پنهان آن از دیدرس مارسلین دارد، موفق نمی‌شود.

«پارچه حریری که من در دست داشتم، برنگ تیره و گرفته‌ای در آمده بود که اصلاً به روز اولش شباهتی نداشت، ولی هنگامی که دستمال را بیرون آوردم با حیرت مشاهده کردم که غرق خون است. اولین فکری که به مغزم خطور کرد مخفی داشتن خون‌ها از مارسلین بود، ولی چگونه؟... همه جایم خون آلود شده بود، به خصوص انگشتانم، بالاخره راهی پیدا کردم که اگر مارسلین پرسید، به او بگویم خون دماغ شده‌ام». (ژید، ۱۳۸۸: ۲۵)

مبارزه خون و «پارچه حریر» نزد میشل در این تصویر مشخص است. او قدرت فاتح خون را در برابر پارچه و خودش به‌وضوح می‌بیند. در رؤیایپردازی‌اش به دنبال توجیهی مناسب برای

مخفی کردن نشانه‌های بیماری‌اش است ولی قدرت پیروزمندانۀ خون راهی مناسب پیش رویش نمی‌گذارد. دستمال پر از خون همان‌طور که میشل را غافلگیر کرد، می‌تواند باعث نگرانی و تعجب مارسلین نیز بشود. با توجه به تضاد موجود در این دو ماده، مبارزه آن‌ها را نیز منطقی می‌دانیم. در ادامه داستان، ما شاهد عکس‌العمل بی‌تفاوت مارسلین نسبت به وجود علایم بیماری نزد میشل هستیم، در حقیقت مارسلین درنگ‌گاه اول علی‌رقم دستمال خونی و صورت آلوده به خون میشل، متوجه هیچ یک نشد. میشل هم بیهوده نگران واکنش مارسلین بود.

در تصویر دیگری مجدداً می‌توانیم تخیل‌پردازی روی دو عنصر آب و خاک را در این رمان مشاهده کنیم و همچنین تضاد بین این دو ماده و مبارزه آن‌ها را بررسی کنیم: «دیوارها که از خاک رس ساخته شده بودند، نمایی قرمز رنگ یا خاکستری روشن داشتند، فرورفتگی‌هایی بر اثر جریان آب و روی ماسه‌های رسی بر اثر تابش سوزان خورشید، قطعه قطعه شده و رگبارها شیارهایی ایجاد نموده و آثار پاهای برهنه‌ی روی گل‌های چسبنده آن ثبت شده بودند». (ژید، ۱۳۸۸: ۴۶)

ژید در این تصویر تأثیر آفتاب و آب را روی خاک نشان می‌دهد و به‌نوعی رفتار دگرآزار آفتاب و آب را نمایان می‌کند. ما می‌بینیم که آب در برابر مبارزه با خاک مقاومت می‌کند و در این نبرد پیروز می‌شود و خاک را نرم و ضعیف می‌کند. رؤیایپردازی روی عنصر آب نزد ژید نشان دهنده روحیه احساساتی اوست که تحت سلطه بیم و نگرانی قرار دارد. آب می‌تواند نماد روح درونی نویسنده باشد که او را تحت تأثیر قرار داده است و همچنین این رؤیایپردازی نشان دهنده آگاهی و ناخودآگاهی نویسنده نسبت به عوامل و عناصر طبیعت و اطراف اوست.

علاوه بر وجود تضاد بین دو عنصر آب و خاک لازم است به بررسی خمیر حاصل از ترکیب این دو عنصر بپردازیم. برای رؤیایپردازی روی شکل خمیر، باشلار متذکر می‌شود که نرمی خمیر می‌تواند دست سازنده آن را فرا بگیرد و از ماده به دست منتقل شود. وقتی دست یک خمیر کامل و نرم را لمس می‌کند در دست احساس شادی و نشاط پدیدار می‌شود. سپس باشلار اضافه می‌کند که نرمی و آرامش از ماده به دست و انگشتان منعکس می‌شود. چنان که

گویی انگشتان با لمس ماده نرم شکل می‌گیرند و در این زمان نقش رؤیا و آگاهی انگشتان را مطرح می‌کند. به این ترتیب انگشتان دست، تصاویر را خلق می‌کنند. در حقیقت، چنین تصاویری پر از لطافت هستند.

طبق نظریه رؤیاپردازی بر حالت خمیر، مواد نرم که نهایت انعطاف‌پذیری را آشکار می‌کنند، می‌توانند منبع انرژی و سلامت روحی بشر شوند و حتی این مواد می‌توانند عصبانیت‌ها را کاهش دهند و انسان را آرام کنند، در این صورت رؤیاپردازی روی شکل خمیر کامل و همگون خواهد بود، چرا که تخیل با تأثیر مواد نرم شکل گرفته، بنابراین نرمی موجب عاطفه و افزایش محبت انسان می‌شود. (BACHELARD, 1948:80)

ارزش‌های بزرگ انسانی به کمک نرمی این خمیر کامل و بدون نقص نمایان می‌شود. تخیل مادی و پویا روی خمیر نرم، شادی را از دست به قلب هدایت می‌کند. رؤیاپردازی روی خمیر ایده‌آل و همگون خصوصیات فرد را آشکار می‌کند، با مطالعه این رؤیاها می‌توانیم به خصوصیات فرد دست یابیم، همانند کف‌بینی که می‌تواند سرنوشت و ویژگی‌های رفتاری انسان‌ها را تبیین کند. به شرطی که دست در تعادل درستی قرار گرفته باشد و همراه شود با انگشتانی که آماده فشردن، شکل دادن و ساخت خمیر هستند. رؤیاپردازی روی خمیر ایده‌آل حساست و خشونت را تلطیف می‌کند و موجب کسب خصلت بخشندگی و سخاوت می‌شود. ما این نوع خمیر کامل و بی‌نقص را در روح و روان میشل، هنگامی که در پارک قدم می‌زند مطالعه می‌کنیم، میشل ذات خاک سرخ را می‌بیند که با آب ترکیب شده است. او تعادل روحی‌اش را باز می‌یابد و دردهایش را فراموش می‌کند، زیرا او خمیر روح خود را با نگاه به این منظره طبیعت، تلطیف می‌کند.

«دیوارها که از خاک رس ساخته شده بودند، نمایی قرمز رنگ یا خاکستری روشن داشتند... خستگی و کسالت خود را فراموش کرده بودم، در حال خلسه راه می‌رفتم، شادی نشاط‌انگیز و تحریکات حسّی و شهوانی در من ایجاد شده بود.» (ژید، ۱۳۸۸: ۴۷)

میشل در طبیعت تعادل واقعی را باز می‌یابد و قدرت یک شخص سالم را حس می‌کند. لطافت این مناظر با لمس از دست به قلب او منتقل می‌شود. تأثیر این منظره حتی در درون

روح میشل هم قابل لمس است. همان‌طور که میشل تأکید می‌کند، او خوشبختی را بدست می‌آورد و خستگی را فراموش می‌کند. در این رمان تصاویر نماینده مستقیم روان شخصیت داستان است. به‌علاوه فرایندهای ساختاری این رمان مطابق بر روان‌شناسی میشل است. حالت روحی میشل رفتارش را تحت کنترل قرار می‌دهد؛ بنابراین، به کمک تخیلش ارتباط آشکار بین قلب و چشم را نیز تجربه می‌کند.

در راستای بررسی تخیل روی خمیر نرم و ایده‌آل، در این تحقیق به مطالعه تخیل بر روی گردی نانی که آتش دیده است می‌پردازیم. وقتی باشلار رویه نان را با طلا مقایسه می‌کند، در حقیقت رؤیایپردازی روی هرچه بزرگ و متورم است، را با تخیل روی خمیر برابر می‌شناسد. سپس مراحل تهیه نان را شامل خمیری معرفی می‌کند که به واسطه سه عنصر: خاک، آب و هوا ورز می‌یابد. سپس خمیر منتظر آتش است و درنهایت به یک منبع غذایی کامل تبدیل می‌شود. لازم به‌ذکر است که در تهیه این منبع غذایی نیاز به فرصت زمانی است تا بخارهای حاصل از خمیر مایه از آن خارج شود؛ بنابراین رؤیایپردازی در مورد نان که یک منبع غذایی کامل است دوگانگی ایجاد می‌کند؛ یعنی تضادی را نشان می‌دهد که بین جاذبه‌بوی خوش نان داغ و تنفراز بخارهای ناشی از خمیر نان وجود دارد، چنانچه این بخارها در محلی کوچک و بسته از آن ساطع شود باعث خفگی فردی می‌شود که در آن محل قرار دارد.

در داستان *ضد/خلاق*، دوگانگی که در رابطه بین میشل با منالک وجود دارد، شبیه است به آنچه در مورد نان توضیح دادیم. از طرفی میشل تمایل دارد توصیه‌های منالک را در مورد روش زندگی آزادانه بپذیرد و از طرف دیگر میشل شادی و نشاط منالک را شادی پیش‌پاافتاده و شوم می‌بیند.

«در خود حزن و اندوه فاحشی حس می‌کردم، از لذات و خوشگذرانی‌هایی وقیح و زننده- ای که منالک از آن‌ها صحبت کرده بود گرفته و متنفر شده بودم می‌خواستم آن‌ها را ساختگی و مصنوع تصور کنم و کوشش داشتم آن‌ها را تکذیب نمایم. از اینکه هیچ‌گونه جوابی به او نداده بودم خشمگین بودم. در جواب او چیزهایی گفته بودم که او را در مورد عشق و لذات من نیز مردد می‌ساخت.» (ژید، ۱۳۸۸: ۱۰۵)

از نظر منالک، انسان می‌تواند به شادی روحی برسد در صورتی که به هیچ شخص یا شی‌ای وابسته نباشد، میشل به دنبال فرصتی بود تا ارزش‌های پنهانی روحش را بازیابد تا بتواند از نگرانی و از وابستگی نسبت به مارسلین رها شود. در این تصویر نشانه‌هایی از پیچیدگی درونی روح او پیداست. منالک آن شخصی است که میشل را به سمت راه غیراخلاقی و انحراف هدایت می‌کند و خالق میشل منحرف می‌شود. به همین دلیل است که منالک به دوستش چنین می‌گوید:

«بایستی انتخاب کرد، موضوع واجد اهمیت این است که شخص بداند چه می‌خواهد که آن را انتخاب کند...-اشخاص خیال می‌کنند که مقصود را به دست آورده‌اند، ولی نه، گول خورده‌اند!» (ژید، ۱۳۸۸: ۱۰۲، ۱۰۱)

میشل روی گفتار منالک تردید می‌کرد و آن‌ها را مضحک و طنزآمیز می‌یافت، با این وجود ظنین خوش گفتار منالک، مطابق با مطالبات روح و خلق و خوی جدیدش بود؛ اما مسئولیتش در برابر مارسلین نیز مانعی برای تسلیم شدن در برابر گفتار منالک می‌شد.

۳-۱ تصاویر مواد نرم

بعد از بررسی رؤیاپردازی روی عنصر خاک و مطالعه تخیل روی مواد سخت و همچنین خمیر که ترکیبی از دو عنصر آب و خاک است؛ در این قسمت به نظر ضروری است تا روی تخیل‌پردازی در مورد موادی که حس خشونت و سختی را برمی‌انگیزد، تأمل کنیم. این مواد باعث می‌شوند، رؤیاپرداز احساس خوشبختی را از دست بدهد.

روش باشلار که از منظری می‌توان آن را روانکاوی پراساس تصویر مواد به حساب آورد، به مطالعه تصویر سقوطدر اثر کشش غرایز به سمت مواد نفرت‌زا می‌پردازد؛ اما او خاطر نشان می‌کند که می‌توان از مواد چسبناک و نفرت‌زا به احساس تعالی نیز دست یابیم. (BACHELARD, 1948 : 99) درحالی‌که روانشناسی کلاسیک در تحقیقاتش خلاف این تعالی را آشکار می‌کند. برای روشن کردن موضوع در روانشناسی بایستی مبدأ این غرایز کثیف

انسان را که از نظر هگل همان دفع غذا است، بررسی کنیم. هگل مدعی است که این غریزه ارضای میل به فرم دادن ماده نرم نزد انسان یا حیوان تعریف می‌شود:

«حیوان موادی از خود دفع می‌کند تا به کمک این مواد اشکالی بسازد که قابل تغییر است؛ و علت دفع این مواد نفرت نیست، بلکه مدفوع هنگامی که از حیوان خارج می‌شود با تشکیل اشکالی توسط او نیازهایش [نیازهای جسمی او] را ارضاء می‌کند.» (HEGEL, 1866: 389)

در این اثر نیز تأثیر تصویر استفراغ را که به نوعی عمل دفع را نزد قهرمان داستان مشخص می‌کند، بررسی خواهیم کرد. ژید، جزئیات تقریبی حالات میشل را ارائه می‌دهد و با پیشروی در داستان می‌توانیم مراحل مختلف بیماری میشل را به همراه نویسنده دنبال کنیم. عمل تف کردن آب دهان بدبو و متعفن از نشانه‌های بیماری سل نزد میشل است. با مطالعه حالت میشل، علائمی را مشاهده می‌کنیم که نشان‌دهنده ویژگی‌های رفتاری خاص او نیست و تنها برای مدتی در اثر بیماری این نشانه‌ها را در او می‌یابیم: «با بی‌حالی نفس عمیقی کشیدم، ناگهان دهانم پر شد، ولی این مرتبه برخلاف دفعه اول خون رقیقی نبود، بلکه قطعه بزرگی خون بسته شده بود که با تنفر آنرا روی زمین انداختم.» (ژید، ۱۳۸۸: ۳۴-۳۵)

ابتدا در این تصویر، ما تأثیر مواد کثیف و نفرت‌انگیز را نزد قهرمان داستان می‌بینیم؛ اما این رفتار یک فعل طبیعی، نزد فرد مبتلا به بیماری سل، محسوب می‌شود. میشل برای رهایی از سرفه و عوارض آن بایستی لخته خون را روی زمین بریزد و از بدن خود خارج کند. این خون شاید حتی در صورت تداوم منجر به مرگ این قهرمان شود، بنابراین نگرانی خواننده و خود قهرمان را برمی‌انگیزد. این رفتار برای یک فرد بیمار کاملاً طبیعی است؛ اما گویا هدف ژید از به‌کارگیری کلمه «همراه با نفرت» این است که انزجار و بدبینی خواننده را نسبت به اعمال و رفتار میشل برانگیزد.

باشلار با تحلیل غرایز نفرت‌انگیز نزد روکانتن، شخصیت اصلی رمان تهوع به مطالعه «خمیر غمگین» می‌پردازد. (BACHRELARD, 1948: 104) روکانتن شخصیتی همراه با تضاد و دوگانگی در ذات روحش است. با بررسی اجمالی داستان تهوع به نظر می‌رسد که قهرمان این رمان «پایداری» مدنظر روانشناسی باشلار در مورد تخیل مادی را بدست نیاورده

است. (BACHELARD, 1948: 105) به علاوه، در طی داستان متوجه رفتار تردیدآمیز روکانتن می‌شویم. او حتی نمی‌تواند ارتباط ساده بین مواد تشکیل‌دهنده اشیاء اطرافش را پیدا کند و در درونش نوعی دوگانگی نسبت به جنس اشیاء احساس می‌کند. در ادامه داستان متوجه می‌شویم که روکانتن از فکر لمس ماسه‌های دریا دچار اضطراب می‌شود، در صورتی که با پیشروی در رمان می‌بینیم که او احساس متفاوتی به دست می‌آورد و متمایل به لمس ماسه‌ها می‌شود. دوگانگی احساسی در مورد جنس اشیاء مشخصه ویژگی دوگانگی و تضاد درونی قهرمان داستان است. سارتر در این داستان نه تنها تغییر ظاهری رفتار روکانتن را نشان می‌دهد بلکه دوگانگی روحی شخصیت رمان را برای خواننده آشکار می‌کند.

بنابراین مشاهده شد که در بررسی روانشناسانه خمیری که نماینده یک فرد ناموفق در اعمالش است، ما نهایتاً به منشأ این احساسات یعنی خمیر غمگین (*la pâte triste*) می‌رسیم. برای بررسی تأثیر این خمیر غمگین می‌توانیم تأثیر دست ضعیف را بر آن مطالعه کنیم؛ یعنی دستی که در ساخت خمیر کامل، ضعیف عمل می‌کند. هنگامی که دست یک شیء معین را لمس می‌کند، در این ارتباط احساس دوگانگی نسبت به جنس این شیء پیدا می‌کند. می‌توانیم حالت تهوع را روی این دست بررسی کنیم؛ مانند وضعیتی که قهرمان سارتر در داستان تهوع دچار آن شد. با تعمیم این نظریه می‌توانیم بررسی کنیم که خمیر همواره نرم و غیرقابل شکل‌پذیر در حقیقت نماینده پوچی مادی است. (BACHELARD, 1948: 106)

در داستان *ضد/خلاق* نیز ما شاهد خمیر وجودیشارل هستیم که خمیری نرم و غیرقابل شکل‌پذیر است، از نظر میشل این انسان ناموفق است چرا که نماینده خمیری ناموفق است.

ترکیب ابتدایی هر انسانی از دو عنصر آب و خاک تشکیل شده است، در انجیل و سایر کتب آسمانی نیز به این مسئله اشاره شده است. شاهد بر این موضوع آیه ۶۱ سوره الاسراء می‌باشد: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ قَالَ أَأَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا» ترجمه این آیه به این صورت است: «(به یاد آورید) زمانی را که به فرشتگان گفتیم: «برای آدم سجده کنید!» آن‌ها همگی سجده کردند، جز ابلیس که گفت: «آیا برای کسی سجده کنم که او را از خاک آفریده‌ای؟!» در حقیقت معنای «خَلَقْتَ طِينًا»: یعنی او را از گل آفریده‌ای.

بنابراین می‌توانیم برای شخصیت‌های داستان *ضد/خلاق* نیز به خمیر وجودی آن‌ها اشاره کنیم؛ اما در مورد قهرمان داستان و احساس تضاد درونی‌اش بایستی در تصویر زیر به بررسی دوگانگی روحی میشل نسبت به مواد اطرافش بپردازیم. میشل از طرفی در بخشی از داستان از حضور شارل در سال گذشته احساس شادمانی و قدرت می‌کند. ولی در سال جاری میشل از حضور شارل که همان خمیر وجودی سال گذشته را دارد، رنج می‌برد. در این تصویر می‌توانیم به عدم پایداری درونی این شخصیت و حتی ماهیت ذاتی خمیر او اشاره کنیم.

«چگونه شرح دهم که پس از یک دوستی پرهیجان نسبت به او جز یک اندوه بدون کنجکاوای در خودم احساس نمی‌کردم، چه علتی ممکن بود داشته باشد؟ از این جهات بود که احساسات و سلیقه من نسبت به سال گذشته فرق کرده بود، اعتراف می‌کنم که مزارع من به اندازه کارگرانی که در آن کار می‌کردند مورد علاقه من نبودند و برای معاشرت با آن‌ها وجود شارل ناراحت‌کننده بود. او خیلی مؤدب و معقول بود. با وجود احساسات شدیدی که از خاطرات سال گذشته در من زنده شده بودند، از بازگشت او می‌ترسیدم.» (ژید، ۱۳۸۸: ۱۱۳)

برای توضیح این احساس دوگانه در وجود قهرمان داستان باید به نکاتی توجه کنیم. اول اینکه میشل تمایل داشت از بار مسئولیت مزرعه خود را خلاص کند، درحالی‌که شارل به او توصیه‌هایی برای دقت بیشتر در حفظ مزرعه می‌کرد. زمین نرماندی در نزد میشل احساس مالکیت را بیدار می‌کرد. بعد از مدتی این احساس نسبت به خاک همان منطقه در وجود قهرمان تغییر کرد و میشل دیگر هیچ تعلق‌ی را نمی‌پذیرفت. با این وجود همین حالت هم در نزد او پایدار نبود. در ادامه داستان هنگامی که به خاک پاریس بازگشت با مشکلات بسیاری مواجه شد و به دنبال آن احساسات قبلی یعنی عشق به مالکیت و تعلق‌پذیری‌اش را از دست داد. سپس میشل هنگامی که به سوئیس برگشت دیگر ارباب مزرعه‌اش نبود بلکه به لذت‌های نامشروع تمایل داشت و احساسش نسبت به گیاهان و خاک مزرعه تغییر یافت و آنجا را دیگر محلی آرام و حاصلخیز نمی‌دید. به نظر می‌رسد که با به وجود آمدن تغییرات روحی، میشل دیگر نمی‌توانست پایداری درونی‌اش را حفظ کند، همزمان تغییراتی نیز در افکارش ایجاد شده بود. به طور مثال وقتی بعد از مدتی بالاخره "مرنیر" را به همراه مارسلین به مقصد

"سوئیس" ترک کرد، دوباره به علت آب‌وهوای خشک و سرد این منطقه به سمت جنوب حرکت کرد. (CANCALON, 1970 : 59)

در تصویر دیگری در این رمان، باز هم شاهد دوگانگی احساسی میشل نسبت به جزئیات چهره‌اش هستیم. او حتی برای هویت‌یابی خودش دچار دوگانگی و تضاد است. میشل با بدست آوردن سلامتی، بعضی تمایلات درونی خود را به صورتی متفاوت احساس می‌کند. پیش از این همواره ریش‌هایش را نمی‌تراشید، اما حالا میل دارد ریش‌هایش را از ته بتراشد.

«وقتی که ریشم را قیچی کردم، درست مثل این بود که ماسکی از صورتم برداشته باشم. احساساتی که پس از برداشتن این ماسک در من پدید آمد خوشحالی نبود، بلکه یک نوع وحشت بود و وحشت من نه از این جهت بود که چهره‌ام زشت باشد... برعکس موهای سرم را گذاشتم بلند شوند. به این ترتیب وجود من به کلی تغییر کرده و نو شده بود. ولی باز هم بی‌کار بودم و در جستجوی چیز دیگری بودم... ولی چندی بعد با خودم گفتم، وقتی که بهتر و کامل‌تر شود بهتر خواهد شد. چون مجبور به ادامه زندگی بودم مانند دکارت یک وضعیت زندگی موقتی برای خودم درست کردم.» (ژید، ۱۳۸۸: ۶۲)

این حالت جدید میشل نمی‌تواند نمایانگر پایداری شخصیتی او باشد چراکه خودش معتقد است که این وضع هم موقتی است و خودش را مانند دکارت در یک زندگی موقتی می‌بیند. برای خلاصی از وضعیت ظاهرش به آمالفی می‌رود و در یک سلمانی کتیف و نفرت‌انگیز اقدام به تراشیدن ریش‌هایش می‌کند. و از آن ماسک قدیمی ظاهرش به‌طور موقت رها می‌شود. با این تغییر میشل دچار اضطراب می‌شود. از این می‌ترسد که مارسلین متوجه دگرگونی ظاهرش بشود و شاید او را سرزنش کند؛ اما میشل آخرین ماسک مزاحم را بر می‌دارد تا بتواند به آزادی مورد نظرش دست‌یابد.

علاوه بر بررسی حس دوگانه قهرمان داستان نسبت به جنس اشیاء و افراد اطرافش، می‌توانیم در این قسمت که مرتبط با تخیل‌پردازی روی مواد نرم و چسبناک است، ایدئولوژی تسلط مواد چسبناک را مطالعه کنیم. به این منظور باشلار را ذکر می‌کنیم که می‌تواند باعث ثبات این چسبندگی شود. به تعبیر باشلار «سمع، آدامس عربی» (BACHELARD,)

115: 1948) ویژگی‌های فرار مواد را تثبیت می‌کند؛ اما مواد سخت مثل فولاد در برابر سمغ مقاوم هستند. در تصاویر بعدی به بررسی قدرت و یا ضعف تخیل در تسلط روی چنین مواد چسبناکی می‌اندیشیم. هر تصویر در حقیقت نوعی ماده چسبناک در درون خود دارد و به این دلیل می‌توانیم پیچیدگی‌های تخیل روی مواد چسبنده را با مطالعه بر روی تصاویر آشکار کنیم. رؤیای پرداز به کمک تخیلش می‌تواند روی چنین موادی مسلط شود.

در داستان *ضد/خلاق* نیز میشل به دنبال منطقه‌ای است که در آن بتواند مواد لازم برای تسلط روی ماده چسبناک تخیل خود را فراهم آورد. وقتی آن مواد نفرت انگیز به علت بیماری از بدنش خارج می‌شود برای تسلط یافتن روی آن‌ها نیز بایستی ماده‌ای مناسب در منطقه‌ای شایسته بیابد. میشل آب و هوایی را جستجو می‌کند که در آنجا قدرت و سلامت را بدست آورد. او بیشتر به مناطق معتدل و گرم مثل "راولو" علاقه دارد. چراکه "راولو" در موقعیت جغرافیایی مدیترانه‌ای همراه با آب و هوایی معتدل واقع شده است. این منطقه دارای خاک و هوایی معتدل است، بنابراین منطقه‌ای مناسب برای درمان میشل خواهد بود. ژید در مورد تأثیر مواد نرم موجود در خاک این منطقه روی خمیر وجودی میشل تخیل‌پردازی می‌کند. به این ترتیب تأثیر آب و هوا روی جسم نرم و ضعیف میشل باعث قدرت و تسلط روی روح و روانش و در نهایت زندگی شخصی‌اش می‌شود. میشل در برخورد با عناصر خاک این منطقه پایداری را بدست می‌آورد.

«این کمال مجهول که تصورات مرا به‌طور مبهم به‌خود مشغول داشته و اراده‌ام را با هیجان شدیدی برای بدست آوردن آن به کوشش وادار می‌کرد. با تمام قوا اراده‌ام را برای تقویت بدن و گندم‌گون ساختن آن به‌کار می‌بردم. تقریباً نرسیده به «سالرن» از ساحل منحرف شده به «راولو» رفتم، هوای نشاط‌آور آنجا جذبه صخره‌هایی که بر اثر جریان آب صاف و صیقلی شده بودند، دره‌های ژرف، نیرو و خوشحالی مرا تقویت نموده و از هیجانات قلبم می‌کاستند.» (ژید، ۱۳۸۸:

(۵۷-۵۸)

آب و هوای این منطقه گرم و معتدل، به قهرمان داستان *ضد/خلاق* شور و هیجان می‌بخشید و تأثیر این آب و هوا روی بدن میشل باعث قدرت و شادمانی او می‌شود. میشل در این منطقه

با انجام غسل تعمید آب و آفتاب کاملاً احساس آرامش و اطمینان به دست می‌آورد و به نوعی خمیر درونی‌اش را به کمک این عناصر تثبیت می‌کند.

باغ‌های پلکانی "راولو" و همچنین جنگل‌های انبوه "بیسکرا" و غارهای پر درخت در این منطقه برای میشل پناهگاه رمزگونه‌ای ساخت و در آنجا با دنیای جدیدی آشنا شد. در این منطقه میشل کاملاً تنها بود نه همسر و نه پسرهای جوان عرب او را همراهی نمی‌کردند و در این انزوا می‌توانست با غسل تعمید آفتاب و آب، حقیقت درونی و خود واقعی‌اش را کشف کند.

اما بعد از شناخت عوامل تثبیت شخصیت درونی میشل می‌توانیم به فرو رفتن او در انحراف اخلاقی اشاره کنیم و علت آن را به کمک تخیل‌پردازی روی مواد نرم و چسبناک تحقیق کنیم. یکی از انگیزه‌های موجود زنده که دوگانگی را نشان می‌دهد، اراده او در فرو رفتن در گل و لای و غرق شدن در مواد کثیف خارج شده از بدن خودش است، دقیقاً می‌توانیم رفتار خوک را به‌عنوان مثال ذکر کنیم. خوک حیوانی است که در مدفوع خویش‌غوطه می‌خورد، او در گل و لایی که از مواد بی‌ارزش و هرآنچه که شکل خود را ازدست داده، فرو می‌رود.

برای تخیل‌پردازی، باید ابتدا در مورد ارزش مواد تردید کنیم. هوش بشر مبتنی بر ارزش‌ها و رفتارهای انسانی می‌باشد که از تأثیر مواد به‌دست آمده است. برای نشان دادن ریتم ارزش‌ها در تخیل مادی بهتر است مثالی از کیمیاگری بزنیم. برای کیمیاگری باید ابتدا نقره ثابت و محکم را به گل نرم تغییر دهیم و سپس کیمیاگر می‌تواند روی ارزش‌دهی به این گل نرم و تبدیل آن به طلا تخیل‌پردازی کند. در مورد انسان نیز او با کسب ارزش‌های متعالی در ارتباط با گل و لای و خاک می‌تواند سلامت خود را به‌دست آورد.

حمام گل و لای برای سلامتی ضروری است، هنگامی که ما دلیل درمان جسم بشر توسط گل نرم را بررسی می‌کنیم. متوجه می‌شویم که این گل و لای در واقع گل‌های شکوفای بهاری بودند که به مرور زمان تبدیل به گل نرم شدند و در درمان مناسب هستند؛ بنابراین گل نرم موجود در خیابان نیز منشاء وجود ابتدایی گیاهان سرسبز به خصوص گل‌ها و درختان هست.

در این مطلب می‌توانیم خاک زمین را جسمی بدانیم که با بدن انسان ارتباط مستقیم برقرار می‌کند.

به این ترتیب ارزش‌های متضاد تصاویر و تجربه درونی انسان و همچنین رؤیاهای سرکوب شده او در گل و لای و خاک نرم و سیاه جای دارد. در حالی که زمین سخت، در حقیقت بازی ارزش‌های مفقود شده را نمایان می‌سازد. همین تصاویر می‌توانند باعث تعالی شوند. میشل قهرمان داستان *ضد/اخلاق* ژید درون خود را به کمک غسل تعمید در گل نرم جستجو می‌کند. او قدرت و تعادل را با حمام در باتلاق گل آلود "راولو" بازمی‌یابد؛ بین کشف دنیای احساسات میشل در جنگل‌های "بیسکرا" و دو غسل تعمیدش نقطه اشتراکی وجود دارد. چرا که در هر واقعه در زندگی‌اش با طبیعت ارتباط برقرار می‌کند و احساس شور فیزیکی در روحش بیدار می‌شود:

«آن‌ها به بازسازی استخر بزرگ که شکسته شده و آبش هرز می‌رفت دست زده و مشغول سم‌پاشی آن بودند... چقدر میل داشتم وسط آب‌ها پریده و از صید ماهی که این دفعه با کار و جنب و جوش زراعتی توأم بود برخوردار شوم... در آب‌های گل آلود بچه‌ها ماهی‌های ریز و کوچک را گرفته و در سطل‌های آب صاف می‌انداختند.» (ژید، ۱۳۸۸: ۷۵)

باتلاق گل آلود می‌تواند تخیل میشل را غنی کند. خاک گل آلود باعث می‌شود که او شور درونی‌اش را در برخورد با طبیعت به دست آورد و به همین سبب است که نگاه به آب گل آلوده او را برای شنا در این آب و صید ماهی ترغیب می‌کند و حتی این گل نرم می‌تواند سلامتی میشل را بازگرداند. در واقع، این باتلاق گل آلود، تبدیل به دارویی اساسی برای درمان بیماری میشل می‌شود. گل نرم شامل بازمانده‌های گل‌ها و گیاهان سرسبز است که اکنون شکوفایی خود را از دست داده‌اند، اما تأثیر مثبت خود را حفظ کرده‌اند. زندگی پر از احساس میشل با غسل تعمید خاک نرم و گل آلود آغاز می‌شود.

۴-۱- نتیجه‌گیری

این تحقیق سعی داشت تخیل‌پردازی بر روی خاک را به کمک تحلیل تصاویر رمان ضد/خلاق ژید مطالعه کند. در تصاویری که سختی موادخاک را نشان می‌دهند دو تصویر متضاد را مورد بررسی قرار دادیم که موجبات بروزخشم و ناراحتی میشل را فراهم می‌کرد. تصویر ایجاد شده در ذهن رؤیایپرداز در مواجهه با جسمی مثل مرمرو تصویر حاصل در تماس با هوای سرد و یا گرم مورد بررسی قرار گرفت. مشاهده شد که تماس رؤیایپرداز با پوست درخت خرما که پر از گره و بسیار سخت است، باعث شدت و فوران احساسات او می‌شود؛ بنابراین تماس بدن عریان قهرمان داستان با پوست درخت قدرت و سلامتی را به بدن او بازگرداند.

سپس در مطالعه تصاویر خمیر، پنج تصویر متفاوت در داستان را بررسی کردیم. در یکی از این تصاویر رفتار خودآزار و دگرآزار دستمال حریر و خون ناشی از بیماری سل نشان‌دهنده نگرانی و اضطراب در تصاویر بود. دیدیم که این قسمت داستان به علت ظهور اولین علائم بیماری نزد قهرمان، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. با این تصویر نویسنده توانست حتی نگرانی خواننده را برانگیزد و خود ذات مبارزه بین این دو ماده و دل‌مشغولی‌های میشل منجر به بروز ترس و نگرانی در نزد او شد. در ادامه تحلیل تصاویر مربوط به مبارزه بین دو عنصر، شاهد تصویر دیگری بودیم که رفتار دگرآزار آب و آفتاب را روی خاک نشان می‌داد. در این تصویر اگر روح نویسنده را همان آب بدانیم، می‌بینیم که زیر سلطه ترس و نگرانی است و به‌همین دلیل است که خاک رس را مغلوب نشان می‌دهد. در بررسی تصاویر خمیرمتوجه شدیم که لمس طبیعت روح میشل را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد و در این تماس گویی سلامت و قدرت خود را به دست می‌آورد.

مشاهده شد که گرچه میشل به ظاهر سلامتی خود را بازیافته است، اما هنوز در احساساتش دوگانگی وجود دارد. ما در تحلیل تصاویر این دوگانگی احساسی را در برخورد با منالک نشان دادیم. همان‌طور که در مورد نان کامل توضیح دادیم و حس دوگانه دوری جستن از بوی

بخارهای نان و همچنین جذابیت این غذای کامل را بیان کردیم مشاهده شد که حضور منالک و سخنان و سوسه انگیزش نزد میشل نیز احساسی دوگانه را برمی‌انگیزد.

برای تکمیل پژوهش حاضر و همچنین نشان دادن تخیل بارز ژید در این اثر ناچار بودیم که پس از بررسی تصاویر مواد سخت خاک و تصاویر خمیر به تحلیل تصاویر مواد نرم نیز پردازیم. پنج تصویر متفاوت را در موقعیت‌های خاص بررسی کردیم. در تحلیل تصویر عمل دفع لخته خون مشاهده شد هر چند این تصویر موجب به وجود آمدن احساس نفرت می‌شود، ولی این رفتار به علت بیماری میشل، طبق نظریه باشلار رفتاری کاملاً طبیعی است. در تحلیل تصاویر مواد نرم خاک متوجه وجود دوگانگی در احساس میشل به شارل شدیم و از آن نتیجه گرفتیم که به دلیل اینکه خمیر وجودی شارل نرم و غیرقابل شکل‌پذیری است، به همین سبب میشل حس دوستانه‌اش نسبت به او به انزجار تبدیل می‌شود. این دوگانگی احساسی، در جای جای داستان قابل بررسی است. حتی میشل در مورد ظاهر خودش دچار دوگانگی و تضاد است و نمی‌تواند تصمیم قاطع بگیرد و ما تصویری را به‌عنوان نمونه بررسی کردیم که نشان می‌داد میشل با تغییر ظاهرش با تراشیدن ریش خود، احساس وحشت و تضادی در درونش احساس می‌کند؛ تا جایی این تردید ادامه می‌یابد که میشل زندگی‌اش را موقتی می‌داند.

شخصیت ناپایدار داستان *ضد/خلاق* در تماس با طبیعت "راولو" که طبیعتی گرم و معتدل است، دارویی برای رفع تضاد و دوگانگی شخصتش پیدا می‌کند. او پایداری و ثبات را در رابطه مستقیم با طبیعت بدست می‌آورد. یادآور می‌شویم که طبیعت معتدل "راولو" به‌عنوان سمعی برای پایداری روح سرشار از تضاد میشل عمل می‌کند. نتیجه این پایداری، توجه میشل به تأثیر گل نرم جهت درمانش است، دیدیم که او بسیار تمایل داشت تا در باتلاق گل آلود شنا کند و ماهی بگیرد؛ چرا که همین گل نرم بازمانده گل‌ها و گیاهان دارویی بودند.

در این داستان نویسنده با ترسیم قهرمان داستان که در اثر بیماری و ضعف جسمانی همواره تشنه قدرت و سلامتی است، نشان می‌دهد که در روح و زندگی این شخصیت همواره تضاد و دوگانگی وجود دارد، اما به امید بدست آوردن سلامتی در طبیعت مورد علاقه‌اش بالاخره به

پایداری روحی نزدیک می‌شود؛ با اینکه در هر صورت تا پایان داستان شاهد تردیدهای مکرر قهرمان در تصمیم‌گیری‌هایش هستیم.

کتابنامه

ژید، آندره. (۱۳۸۸). *رذل*. ترجمه علی پاک بین. تهران: انتشارات جامی.

BACHELARD, Gaston. (1948). *La terre et les rêveries de la volonté*, José Corti, Paris.

CANACALON, Elaine Davis. (1970). *Techniques et personnages dans les récits d'André Gide*, Les Éditions du Seuil, Paris.

DORITY, Hippolytus, OUELLET, Réal. (1969). «Les images de la nature dans *l'Immoraliste*», *Études littéraires*, vol.2, n°3, p. 313-334.

GIDE, André. (1897). *Les Nourritures terrestres*, Gallimard, Paris.

HAFEZ-ERGAUT, Agnès. (2010). «L'Immoraliste : un libertaire». *Çédille, revista de estudios franceses*, university of Tasmania, Australie.

HEGEL, George Wilhelm Friedrich. (1866). *Philosophie de la nature*, traduit par A. Véra, t. III, Deladrange, Paris.

MALKA, Ruth. (2013). *Fonction autour et autour-fiction chez Gide*, mémoire de master en langue et littérature Française, université McGill, Montréal.

MALRAUX, André. (1951). *Le Contemporain capital*, Paris, Opéra.

ROBERT, Sébastien, *Bachelard et l'imagination révélatrice*, [http://www.elittérature.net/publier2], La page consultée 17 June 2015.

SARTRE, Jean-Paul. (1943). *L'Être et le Néant*, Gallimard, Paris.